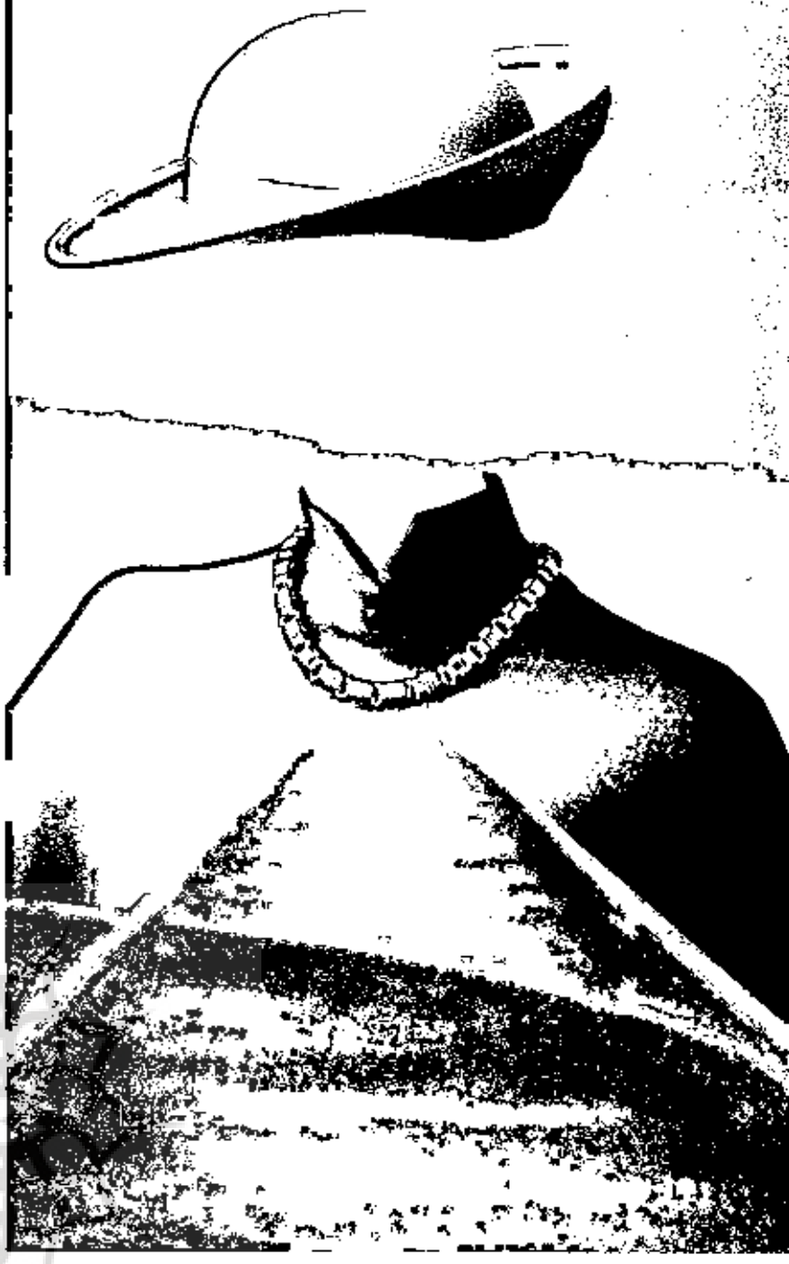

کدام فمینیسم اسلامی؟

فمینیسم در تلبیس اسلامی بودن

محمد زمانی

«زن در مقام کارمند» کتیبه‌ای است کوبیده بر سر دروازه جامعه مدرنی که در حال شکل گرفتن است با این حساسیتی به حقوق تازه زن در راه «آقایی» می‌کوشد و غلو و یورش «پیشرفت» را برمی‌دارد اما با آشکارگی هولناکی، عکس قضیه روی می‌دهد یعنی زن پس می‌رود»[1]

آن زمان که نیچه با چنان شدت و حدتی از زن و سرنوشتش سخن می‌گفت هنوز نهضت فمینیسم غرب دوران جنینی خود را پشت سر نگذاشته بود و تازه در مطالبات مدنی، خمیرمایه‌اش پی ریخته می‌شد. گویا نیچه با این گفتار در «فراسوی نیک و بد» پایه فرسوی زمان گذاشت شاید او آنچه را که از پس قرن خویش می‌دید به دیگران هشدار می‌داد. آیا در این سخن نیچه هم می‌توان با عاید گرهم صدا شد و آن را «گواهی نشناخته بر ضرورتی نوین»[2] دانست؟

بصیرت نیچه هشدار به واقعه‌ای بود که در عمل نیز عاقبت آن دیده شد «تحریف هویت زن». او از آقای زمان روز کار ما و امید که «افسون زدایی از زن» چیزی به جا نمی‌گذارد جز «فرو ریختن همه غرایز زنانه جز محور زنانگی». از عجایب روزگار است که این همه به مدد نهضتی انجام گرفت که تا اندازه‌ای وامدار تعریف نوین نیچه از انسان بود «دوپارگی نرینگی - مادینگی». می‌توان در وام گیری این نهضت از نیچه باز تذکر هایدگر را به یاد داشت و آن را همساحت با دستور کوب و احمقانه عوام نویسان بی‌شمار بر گرد وی»[3] دانست.

وام گیری معنوی نهضت فمینیسم از نیچه بحثی است درخور و تامل برانگیز اما در این میان خواسته‌ی داشت او به آن «شیوه شرقی» امیدوار بود که «خرد عظیم آسیا» در مورد زن می‌اندیشد و گویا منوقع بود که آن خرد بتواند کارساز مسخ و فسخی باشد که جامعه مدرن غرب در هویت زن به کار بسته است اما نمی‌دانست این جامعه مدرن «خرد عظیم آسیا» را نیز تنها نمی‌گذارد.

فمینیسم اسلامی

امروزه می‌توان شاهد فمینیسم بود اما نه در جامعه غربی بلکه در آسیا و با کسوت و تقابی از دیانت اسلامی که گویا تحفه غرب را به مذاق دینی خود خوش دیده و راه علاجی در آن می‌یابد. امروزه کسی را می‌توان دید که به عنوان دبیر کل یک تشکل دینی به دستاویز جنسیتی توسل جسته و می‌گوید «مردها در طول تاریخ همیشه در مصدر قدرت بوده‌اند و هر قانونی که نیاز داشته‌اند تصویب کرده‌اند که دیگر از نظر حقوقی هیچ مشکلی نداشته باشند. برای زن‌ها چنین فرصتی نبوده. زن‌ها هیچ گاه در چرخه قدرت نبوده‌اند»[4]. موضوع این نیست که چنین کلامی تا چه حد از سر آگاهی گفته شده و چقدر می‌تواند به جریانی منتسب شود که سعی دارد به عنوان فمینیسم اسلامی جایی برای خود دست و پا کند، موضوع در توجه به واقعیتی است که گسترش بیش از آنکه در بحث و نظر باشد، دست در کار سیاست برده و همین امر کافی است تا موجه بودن‌اش را به شک و تردید اندازد.

فمینیسم اسلامی با ادعایی پا به میدان گذاشته که گویا برخاسته از بطن هویت اسلامی است بنابر این ادعا فمینیسم اسلامی گفتمان و عملی است که از درون به یک پارادایم اسلامی متصل است و فهم و قدرتش را از قرآن می‌گیرد و در جستجوی حقوق و عدالت برای زنان و مردان در تساویت وجودشان است. آنچه در این ادعا به چشم می‌خورد نه غیبت عنصر اساسی و ذاتی فمینیسم غرب مدرن بلکه پنهان سازی‌ای است که سعی دارد آن را در لفافه کلامی «فهم و قدرت از قرآن» مخفی سازد.

جستن حقوق مساوی برای زنان و مردان آن قدر زیبنده است که نمی‌توان در درستی آن شک و تردید کرد اما آیا می‌توان تحت عنوان «فمینیسم اسلامی» - یعنی با چشمداشت به غرب و تنها با روکشی از ارثیه اسلامی - آن را به دست آورد؟ مهم نیست این کار تا چه اندازه با الهام از آیات قرآن و روایاتی از بزرگان دین یا از شهود و اشراق الهی موروثی از سنت عرفانی انجام شود. مهم این است که عنصر بنیادین نهضت فمینیسم - یعنی تقابل جنسیتی در فهم از انسان - چگونه می‌تواند به هویت اسلامی و حتی هویت شرقی یا به قول نیچه «خرد عظیم آسیا» مرتبط باشد؟

تقابل جنسیتی

دوپارگی نرینگی - مادینگی نیچه امکانی از تفکر را با خود داشت که فهم از انسان را نه در یک کلیت واحد بلکه بنیه تمایزی بنیادین ممکن می‌کرد. نکته قابل توجه در این است که چنین تمایزی از یک سو بر اختلافات عینی بین مرد و زن تکیه دارد و از سوی دیگر خود را به صورتی خاص تعریف می‌کند. شاید گفته شود که اختلاف عینی در برساختن این تمایز چنان مشهود است که آن را موجه می‌کند. این سخنی است درست اما باید توجه داشت که اختلاف مشهود به چه صورت می‌تواند تمایز را موجه کند.

نیچه تمایز را در دوپارگی خود وضع می‌کند اما توجه دارد که این تمایز را در وجهی پیش برد که دو سوی تمایز را «در رابطه با یکدیگر بودن» قرار دهد اگر به همان تفرقات «فراسوی نیک و بد نیچه» توجه شود، تعبیر «غرایز زنانه» به روشنی راهنمای تلقی وی از در رابطه بودن با یکدیگر دو سوی تمایز است. از سوی دیگر به بصیرت او متوجه وجه دیگری از تمایز بود که آن را هشدار می‌داد در این وجه در رابطه با یکدیگر بودن جایی ندارد و برعکس آن، «در تقابل با یکدیگر بودن» اصل اساسی تمایز را تشکیل می‌دهد. در حقیقت امید نیچه به «خرد عظیم آسیا» برای بازیافتن چنان رابطه‌ای از مرد و زن بود که می‌دانست آن را نمی‌توان از هویت تاریخی غرب انتظار داشت.

در اینجا لازم نیست تا ریشه تقابل جنسیتی در روایت موسر از آمازون‌ها یا استدلال‌های «کلیتمنیسترا» برای قتل شوهرش - آگاممنون - گفته شود و پیشه‌ای که فمینیسم غربی توجه متاریخی خود را در آن می‌جوید. چنین بحثی مطول بوده و بهتر است به آن اندیشه‌مندی نظر انداخت که تقابل جنسیتی بین زن و مرد را در تاریخ غرب منظر پردازی کرد و او کسی نیست جز ارسطو.

ارسطو در کتاب «سیاست» خود با افلاطون به مخالفت برخاسته و رابطه مرد و زن را نه بر اساس برابری بلکه بنا بر تقابل تعریف می‌کند. «از این رو پیداست که همه کسانی که ذکرشان گذشت فضایل اخلاقی خاص خود را دارند و بر خلاف آنچه سقراط می‌پنداشت[5]، میانه‌روی و به همین گونه دلاوری و دادگری - در مرد و زن یکسان نیست. دلاوری یکی در فرمانروایی و دلاوری دیگری در فرمان برداری آشکار می‌شود و همین حکم درباره فضایل دیگر صادق است.»[6]

ارسطو به وضوح تمایز بین زن و مرد را به نحو تقابل جنسیتی تعریف می‌کند و نکته مهم توجه به این مورد است که این تقابل در نظر او یک تقابل عارضی نیست. کمی قبل از این عبارت ارسطو فرق بین مرد و زن او همچنین برده و کودک را این گونه بیان می‌کند: «پس روشن است که آقا، فرمانروا و فرمان بردار را هر دو باید فضیلت داشته باشند اما میان فضایل آنان باید فرق باشد همان فرقی که میان کسانی است که طبعاً فرمانروا یا فرمان بردارند»[7]. طبعاً فرمانروا و فرمان بردار بودن در کلام ارسطو بیش از آن چیزی است که در ترجمان فارسی آن به نظر می‌رسد به عبارت ساده می‌توان «بالطبع حر بودن» را در کلام ارسطو به «حر بودن» موجود فهمید. در این صورت او صفتی از موجود را بیان نمی‌کند بلکه وجودش را تعریف می‌کند. تقابلی که ارسطو بین زن و مرد ذکر می‌کند تقابلی بنیادین است که از اساس، هر گونه برابری و مساوات را منتفی می‌سازد. این تقابل در هویت تاریخی غرب چنان بنیادی یافت که نهضت فمینیسم جوهر خود را در تعارض با آن یافت اما به جای تکیه بر نگرش نیچه باز بنای خود را بر همان نحوه تقابل اما از سوی دیگر برپا کرد.

وحدت بنیادین

آیا اندیشه شرقی و به خصوص اسلامی با چنین تقابلی است تا فمینیسم بتواند در آن جایی برای خود بیابد؟ برای پاسخ به این پرسش باز استناد به ارسطو به کار می‌آید. او در اوایل همسان کتاب می‌گوید «مرد، مردم بر برده زن و برده پایگاهی برابر دارند زیرا مرد، زن بر برده فرمانروایان طبیعی‌ای ندارند بلکه به دیده ایشان آمیزش زناشویی، آمیزشی میان یک زن برده با یک مرد برده است. از اینجاست که شاعران گفته‌اند سزاست که یونانیان حاکم مردم بربر باشند»[8]. با تامل در استناد ارسطو به اوریپید معلوم می‌شود که عناصر «زن»، «مرد» و «فرمانروایان طبیعی» معنایی خاص دارند. برده در این بخش از کلام ارسطو نه به معنای اصطلاحی بلکه به معنای مرد است. در حقیقت مرد غیر یونانی در کلام ارسطو یک برده است و از اینجا معلوم می‌شود که پایگاه برابر داشتن بین زن و برده در میان مرد، بر بربر به معنای برابری بین زن و مرد است.

عبارت فوق گذشته از اینکه نمونه روشنی از نحوه قضاوت ارسطو در مورد آرای دیگران است، رابطه بین زن و مرد را در میان غیر یونانیان و به خصوص ایرانیان نشان می‌دهد. در حقیقت ارسطو به اشاره به آفرینش مرد و زن از گیاه ریواس به نام‌های «عشی و مشیانه»، ضمن اشاره به تمایز جنسیتی، این تمایز را به ریشه مشترک و وحدتی بنیادین بر می‌گرداند. از این رو، تمایز در این اسطوره به تقابل جنسیتی ختم نمی‌شود بلکه با تکیه بر وحدت بنیادین، «پایگاه برابری» وضع می‌کند که در رابطه با یکدیگر بودن را تثبیت می‌دهد.

نفی تقابل جنسیتی در بیان کلام الله مجید به صورتی واضح و آشکار بیان شده است. برای نمونه می‌توان به این دو آیه نظر انداخت «یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحده» و «هو الذی خلقکم من نفس واحده و جعل منها زوجها»[9]. این دو آیه و آیات متعدد دیگر، مرد و زن را به نفسی واحد مرتبط می‌کنند. این تعبیری بسیار دور از آن تقابل بالطبعی است که در اندیشه غربی بنیان تقابل جنسیتی را پایه‌گذاری کرد. وحدت نفس در بین مرد و زن حتی تعبیر سفر آفرینش تورات در مورد ایجاد زن از دنده چپ مرد را به کناری زده و تمایز را به وحدتی بازمی‌گرداند که با عبارت «لتسکنوا الیها» آرامش یافتن در رابطه بین مردان بیان شده است.

اکنون باید از خود پرسید فمینیسم چگونه می‌تواند تقابل اسلامی بر خود زند جز آنکه به تلبیسی تقابل جنسیتی خود را پنهان کند؟ آنگاه از این ممجون چه سود بر خواهد آورد؟ موجودی غریب و عاری از غرایز و لطافت زنانه با شبه‌ای از لفافه دینی در پوشش غربی.

پی نوشت‌ها

1. فراسوی نیک و بد، ۲۳۹.
2. Einführung in die Metaphysik, S.28
3. Ebenda, S.27.
4. مصاحبه خانم مریم روزی با فرانس دوبوچمولر.
5. جمهوری، کتاب پنجم، ۴۵۵.
6. سیاست، ۸، الف ۱۳۶۰.
7. همان، ۵، الف ۱۲۶۰.
8. همان، ۵، ب ۱۲۵۲.
9. نساء/۱، اعراف/۱۸۹.